

# سیمای معلم در آینهٔ اجتماع

بگیرید که در یک منطقه روستایی حدود ۴۰ دانش‌آموز و دو معلم دارد. طبق مقررات اداری یکی از این دو معلم وظیفه مدیریت را نیز انجام می‌دهد. در این حالت، او در آن واحد هم مدیر است، هم معلم. پس، صرفنظر از ارتباط او با خودش به تناسب زمان دو نوع رابطه با معلم همکار خود خواهد داشت: یا ارتباط او با معلم از بالا به پایین است یا متقابل.

از سوی دیگر، همواره این احتمال وجود ندارد که طرف مقابل نیز روابطی دقیقاً متناسب با طرف اول داشته باشد. در این صورت، آنگاه که مدیر مدرسه یاد شده در نقش "مدیر" ظاهر می‌شود، ممکن است معلم آمادگی تحمل او را در این نقش نداشته باشد. بنابراین، ارتباط مدیر با معلم یکطرفه خواهد بود و این ارتباط چندان مطلوب نیست. می‌پرسید چرا؟

به مثال زیر توجه نمایید:

در مدرسه روستایی فرضی، مدیر زودتر از معلم همکاری از کلاس بیرون آمده و هنگامی که به دفتر مدرسه می‌رسد، یکی از روستائیان منتقد را می‌بیند که منتظر اوست. آقای روستایی از دیگر معلم مدرسه گلایه دارد که روز گذشته با فرزندش غیر عادلانه برخورد کرده است. او از مدیر درخواست بازجویی از معلم را دارد. تصادفاً، مدیر آدمی است جوان و جویای نام و به حکم جوانی کم تجربه. اما چون علاقه‌مند است با مردم روستا رفتاری داشته باشد که در ارزشیابیهای رسمی و غیر رسمی امتیاز بگیرد، به آقای روستایی قولهایی می‌دهد تا به اصطلاح جای پای

اگر مدرسه یا مؤسسه‌ای را که معلم در آن کار می‌کند، سازمان در نظر بگیریم، این سازمان می‌تواند بسیار ساده یا بسیار پیچیده باشد. نمونهٔ سازمان بسیار ساده، یک دبستان پنج کلاسهٔ روستایی است با یک تا پنج معلم، حال آنکه یک دانشگاه بزرگ را می‌توان نمونه یک سازمان بزرگ در نظر گرفت.

به این ترتیب، انواع رابطه‌هایی که در سازمان یا مؤسسه آموزشی برقرار می‌شود، مستقیماً تحت تأثیر عدهٔ اعضای آن سازمان قرار دارد. اگر ارتباطات سازمان آموزشی را برای سهولت بررسی دسته‌بندی کنیم، به انواع زیر می‌رسیم:

۱- ارتباط از بالا به پایین یا بالعکس، مثل رابطهٔ مدیر مدرسه با معلمان و برعکس آن.

۲- ارتباط متقابل، نظیر روابطی که بین معلمان وجود دارد.

۳- ارتباط با دیگر ارکان مؤسسه آموزشی که نه دقیقاً ارتباط بالا به پایین است، نه ارتباط متقابل، بلکه نوعی ارتباط ویژه است. برای مثال، در یک مدرسه ارتباط هر معلم با تک تک یا جمعی از دانش‌آموزان چنین حالتی دارد، زیرا نه تمامی شاگردان الزاماً زیر دست او هستند، نه می‌توان شاگرد یا شاگردانی را همتراز معلم دانست.

۴- و بالاخره ارتباط معلم یا مدرس با خودش.

حال اگر انواع رابطه‌ها را بر حسب عدهٔ اعضا در نظر بگیریم، به فرمول بسیار پیچیده‌ای می‌رسیم که برای نمونه یک مورد آن بررسی می‌شود: دبستانی را در نظر

سیمای معلم در آینهٔ اجتماع فقط نیمرخ یا تمام رخ نیست، بلکه جامعه ممکن است در یک چرخش بسیار کوچک سیمای بسیار بد منظر از معلم بسازد یا از ابعاد متعدد به او بنگرد.

رتال جامع علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

ترقی آینده را محکم کند.

اما درست در لحظه‌ای که مدیر برای معلم همکاری خط و نشان می‌کشد، معلم وارد می‌شود. طبعاً مرد روستایی که برای شکایت به مدرسه آمده، آنقدرها معلم را جدی نمی‌گیرد. مدیر نیز نمی‌خواهد (یا در واقع نمی‌تواند) از مسند ریاست عقب نشینی کند. در نتیجه، خود را ناچار می‌بیند که با معلم به تندی صحبت کند و تجدید نظر در رفتار با شاگردان را به او گوشزد نماید. طبعاً اگر در این حالت معلم سکوت کند، یا بگوید که در آینده در رفتارش تجدید نظر خواهد کرد، یا احیاناً بگوید مقصر است، این اتفاق برای پدر رنج‌دیده خاطر آرامش بخش است و چه بسا ممکن است بلافاصله معلم را ببخشد و با تعارفهای معمولی و حتی عذرخواهی مدرسه را ترک کند. اما اگر معلم از مدیر کم تجربه‌تر یا عصبی‌تر باشد، و پیش از پایان سخنان او، حرفش را به تندی قطع کند و از رفتار مدیر، شاگرد مورد نظر، مرد روستایی، دیگر روستائیان و مقولات دیگر لب به شکایت بگشاید، تصور نمی‌رود قضیه به این سادگی حل شود. در واقع، با بروز چنین واکنشی، کار به بحث و مجادله می‌کشد. بحث و جدل هم معمولاً با صدای بلند دنبال می‌شود. در نتیجه، سخنانی که می‌توانست بین سه نفر رد و بدل شود، به گوش یک یا چند شاگرد می‌رسد و ... بعد، کسانی که با بافت روستاهای ما آشنایی دارند، خوب می‌دانند تا پایان آن روز خبر در تمام ده پخش می‌شود و بعد ...

در اینجا بی‌مناسبت نیست خاطره‌ای را برایتان نقل کنم.

معلم واژه "مزبور" را نکر شده یا در بالا گفته شده معنی کرده بود و همه شاگردان غیر از یک نفر توضیح معلم را قبول کرده بودند. اما آن یک نفر پس از دقایقی از معلم پرسیده بود: "آقا، اجازه، مزبور از چه لغتی گرفته شده؟" آقای معلم که انتظار نداشت شاگرد کلاس چهارم ابتدایی چنین سئوالی مطرح کند، بعد از لحظاتی گفت: "مزبور بر وزن مفعول است. پس ریشه‌ای می‌شود. زیر. زیر هم یعنی بالا."

شاگرد ظاهراً به علامت رضا سرش را به زیر انداخت و چیزی نگفت. اما فردای آن روز دوباره در کلاس به دنبال ریشه‌یابی لغت مزبور برآمد و از معلم پرسید: "آقای، اجازه، مگر زیر فارسی نیست؟" و چون معلم پاسخ مثبت داد، گفت: "یعنی می‌شود لغت فارسی را مثل عربی بکار برد؟" طبعاً اگر یک معلم با تجربه به جای این آقا معلم بود، همان روز اول می‌گفت که ریشه لغت را نمی‌داند و به شاگردان قول می‌داد که هر وقت ریشه‌اش را پیدا کرد، به آنها خواهد گفت. ولی این آقا معلم که تصور نمی‌کرد در یک روستای هشتاد و سه خانواری کودک یا خانوادهای پیدا شود که با عربی آشنایی داشته باشد، و حتی سؤال اخیر شاگرد هم او را هشیار نکرد، گفت: "بله، چون در زبان فارسی گاهی لغات کم داریم، این کار اشکالی ندارد." بعد برای شاگردان توضیحاتی داد و به تعدادی کلمه اشاره کرد که از زبانهای دیگر گرفته شده، اما رنگ فارسی به آن داده‌ایم.

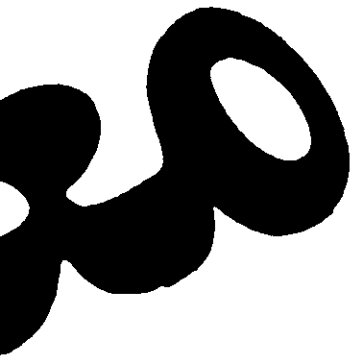
قضیه چند روز مسکوت ماند، اما ناگهان برملا شد. در جمعی از روستائیان آقا معلم در موضوعی اظهار نظر کرده بود که در صلاحیت او نبود. پدر کودکی که ریشه "مزبور" را در کلاس مطرح کرده بود، دوستانه به معلم تذکر داده بود که بهتر است آقا معلم حد خود را رعایت کند. و بحث در گرفته بود و این آقای روستایی که نمی‌خواست اسرار معلم را فاش کند، در یک لحظه بحرانی او را "بیسواد" خوانده بود. بعد هم برای اثبات بیسوادیش گفته بود که معلم بی‌دین است، چون قرآن نمی‌خواند و نمی‌داند که داود پیامبر کتابی به نام "زبور" دارد که معنی آن به فارسی "نوشته" است. بنابراین، مزبور به معنی نوشته شده است.

البته دیگر روستائیان از زبور و مزبور چیزی نفهمیده بودند، اما بی‌دین و نا آشنا با قرآن مجید کافی بود که معلم از چشم آنها بیفتد و به گناهان متعدد متهم شود. طبعاً، به طوری که می‌توان انتظار داشت، این اتهامها دهان به دهان گشته و شاخ و برگهایی به آن افزوده شده بود. به علاوه،

رفته رفته پدرها یادشان آمده بود که فرزندانشان درباره معلم چنین و چنان گفته‌اند! و خلاصه اینکه معلم با بدنامی از آنجا رفته بود.

اگر بخواهیم ماجرای فوق را از لحاظ سازمان مدرسه روستایی تجزیه و تحلیل کنیم، به نتایجی می‌رسیم که تعدادی از آنها به شرح زیر است:

۱- معلم یاد شده نتواسته است با خودش به درستی ارتباط برقرار سازد. در توضیح این نکته باید گفت که هر کس در صورتی می‌تواند با خودش رابطه شایسته





"خود" واقعی دست یافته و مشکلی از این بابت نخواهد داشت. اما اگر تعادل مذکور برقرار نشود، یا شخص در رؤیاهای سیر خواهد کرد. در این حالت می‌گویند که او با "خودآیده‌آلی" زندگی می‌کند یا ممکن است به "خوار خویشتن" دچار شود، یعنی خود را حقیرتر از آنچه هست، تصور کند. آدلر، همکار فروید اسم این حالت را "عقدۀ حقارت" گذاشته است.<sup>۱</sup>

با ملاحظه توضیح بالا، می‌توان گفت که معلم با خود واقعی فاصله داشته و بیشتر اسیر خودآیده‌آلی بوده، وگرنه باید احتمال می‌داد که روستایی هم می‌تواند کتابخوان و تحصیلکرده و عربی دان باشد. به بیان دیگر، اگر یک معلم واقع‌بین‌تر بود، باید عصر همان روز نخست به خانه شاگردی که از او ریشه لغت مزبور را پرسیده بود، می‌رفت تا ببیند چه کسی در خانه او عربی می‌داند؟ در این صورت، سیمای او برای جامعه روستا به روشنی سابق باقی می‌ماند، زیرا رابطه او با پدر شاگرد روستایی دوستانه بود و شاگرد به اشاره پدرش در این باره سکوت می‌کرد. در عوض، خود معلم به مناسبتی یک یا چند روز بعد واژه مزبور را عنوان و ریشه صحیح آن را به شاگردان می‌گفت.

۲- اگر معلم با مشورت مدیر یا معلمان دیگر واژه مزبور را دنبال می‌کرد، روابط سابق او با شاگردان و روستا حفظ می‌شد. حتی اگر ناچار به شهر می‌رفت و به کمک فرهنگ لغت یا دبیران ادبیات فارسی مسأله‌اش را حل می‌کرد، از بروز روابط تیره و اوضاع نامساعد جلوگیری کرده بود. اما چون موضوع را جدی نگرفت، دچار مشکل شد. چنانچه از بعد "روابط سازمانی" به این قضیه نگاه کنیم، حل مسأله در داخل مدرسه یا کتابخانه شهر، یا به کمک دبیر یا دبیران زبان فارسی جنبه درون سازمانی داشت و نه فقط به حیثیت معلم لطمه‌ای وارد نمی‌کرد، بلکه هم او را نزد همکاران اندیشمندش عزیزتر می‌کرد، هم دیگران یاد می‌گرفتند که حتی اتفاقات ساده کلاس درس هم عبرت آموز است.<sup>۲</sup>

۳- اگر معلم به جای آنکه از منظر یک انسان بزرگسال مقتدر مطلع به قضیه نگاه کند، از دید یک انسان خویشتن‌ساز<sup>۳</sup> به موضوع می‌نگریست می‌توانست در برابر سؤال شاگرد از خودش بپرسد چه نظری دارد؟ یعنی پس از آنکه شاگرد پرسید "مزبور از چه لغتی گرفته شده" معلم باید می‌پرسید: "نظر خود شما چیست؟" در این صورت، شاگرد توضیح درست را ارائه می‌کرد و معلم در مقابل با یک تشویق شفاهی از او قدردانی به عمل می‌آورد. در عین حال، از این تشویق به سادگی می‌گذشت تا شاگردان تصور نکنند خودش از موضوع اطلاعی نداشته است.

با توجه به آنچه در خصوص سازمان مدرسه روستائی و روابط اعضای آن، و نیز رفتار معلم اخیر و گرفتاری او در ریشه یابی لغت، گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت که اولاً هر چه سازمانی کوچکتر و عده اعضای آن کمتر باشد، برقراری ارتباطات سالم سازمانی آسانتر است. ثانیاً در جاهایی نظیر مدارس روستایی، معلم در مدرسه اما در کل روستا زندگی می‌کند. بنابراین، برخلاف شهرها که رفتار معلم کمتر در جامعه نمود پیدا می‌کند، در نقاط روستایی یا دارای فرهنگ روستایی (مثل حاشیه شهرهای بزرگ یا در واقع روستاهای همجوار شهر که به نام "حومه" شهرت دارد) معلم باید به شدت مواظب رفتار خود باشد و ثالثاً سیمای معلم در آئینه اجتماع فقط نیمرخ یا تمام رخ نیست، بلکه جامعه ممکن است در یک چرخش بسیار کوچک سیمای بسیار بد منظر از معلم بسازد یا از ابعاد متعدد به او بنگرد.

### پی‌نوشت‌ها

- ۱- تفسیر آرای فروید و آدلر را می‌توان در کتب روان‌شناسی، بویژه روان‌شناسی شخصیت ملاحظه کرد.
- ۲- به این سخن عمیق سعدی بیندیشید: مرد باید که گیرد اندر گوش برنشته است پند بر دیوار
- ۳- یکی از خوانندگی‌ترین منابع در خصوص تبدیل سلطه‌گری به خویش‌سازی معلمان، مآخذ زیر است:  
- اوت شوستروم، روان‌شناسی انسان سلطه‌جو، ترجمه قاسم قاضی و غلامعلی سرمد، تهران: نشر سپهر، چاپ چهارم ۱۳۶۹، فصل معلمان و شاگردان

برقرار سازد که در خودشناسی به مرحله خاصی از رشد رسیده باشد. به طوری که می‌دانید برای خودشناسی ابعاد مختلفی وجود دارد. برای مثال، فروید خودشناسی را مستلزم این می‌داند که انسان بتواند رفته رفته با بهره‌گیری از آموزش‌های اجتماعی، اعم از آنچه در خانه، مدرسه و جامعه بزرگ بر او عرضه می‌شود، "نهاد" را به قید و بند بکشاند و تحت‌تأثیر "فراخود"، یا بایدها و نبایدهای اجتماعی، به جایی برسد که بین خواسته‌های درونی و امکانات دنیای بیرون تعادل برقرار سازد. چنین کسی به